

# خليفة الله والتذكر والسهو والنسيان: خليفة خداوند و یادآوری و سهو و نسيان

في العلاقة بين خليفة الله والتذكر والنسيان والسهو هناك فروض، وهي:  
در مورد ارتباط خليفه و جانشين خداوند با یادآوری و سهو و نسيان، چندین فرض را می توان در نظر گرفت:

الفرض الأول: إنّ خليفة الله يتذكر بذاته دائماً - دون الحاجة لمذكر - ولا يغفل عن شيء أبداً، وهذا ظاهر البطلان لكون المعصوم له جسد و دماغ بايولوجي مركب من مواد كيميائية وهو محدود القدرة، وبالتالي يجعله يسهو كغيره. إضافة إلى ذلك، فإنه يلزم من هذا الفرض أن المعصوم نور لا ظلمة فيه وكمال مطلق لا نقص فيه، وبالتالي نسبته إلى اللاهوت المطلق، وهذا غلو واضح البطلان يلزم منه تعدد اللاهوت المطلق.

فرض اول: این که در خليفه‌ی خداوند، مطلقاً و از ذات خود، به هيچ وجه نسيان و سهو راه ندارد. بطلان این فرض روشن است؛ چرا که فرد معصوم بدنی مادی دارد که از مواد شیمیایی ترکیب شده است و توانایش محدود است. در نتیجه او از لحاظ بدنی به گونه‌ای است که مانند سایر انسان‌ها سهو دارد. علاوه بر این، لازمه این فرض این است که فرد معصوم نوری باشد که ظلمت و تاریکی در آن راه نداشته باشد؛ و این یعنی کمال مطلق که نقصی در آن راه ندارد. این سخن غلو و بطلان آن واضح است و لازمه‌ی آن تعدد لاهوت مطلق است.

الفرض الثاني: إنّ خليفة الله يتذكر بذاته أحياناً ويغفل أحياناً أخرى، وهذا أمر يشترك فيه كل الخلق، فإذا أردنا. والحال هذه أن نقول إنّ خليفة الله لا يسهو ولا ينسى في كل شيء مطلقاً أو في موضوع ما، فعندها لا بد من وجود مذكر خارجي له (وحي من الله مباشر يذكره، أو ملك يتوسط يذكره، أو أي سبيل يشاؤه الله

لتذكيره)، وهذا المذکر الخارجي یحتمل فرضین؛ فأما أن یمنع عنه کل سهو ونسیان مطلقاً، وأما أن یمنع عنه بعض السهو والنسیان وفق حکمة.

فرض دوم: این که خلیفه‌ی خداوند، گاهی اوقات مواردی را یادآوری می‌کند و اوقاتی دیگر غفلت می‌ورزد. این موضوعی است که همه‌ی مردم در آن مشترک هستند. اگر چنین باشد و بخواهیم بگوییم که خلیفه‌ی خداوند مطلقاً و در هیچ چیز سهو و نسیان ندارد یا در موضوع مشخصی سهو ندارد، لزوماً باید یادآوری‌کننده‌ی خارجی داشته باشد. این یادآوری توسط وحی مستقیم از سوی خداوند یا فرشته‌ای که واسطه می‌شود و به او یادآوری کند یا هر راه دیگری که خداوند برای یادآوریش بخواهد، انجام می‌شود. برای این یادآوری‌کننده بیرونی دو فرض وجود دارد: یا مطلقاً هرگونه سهو و نسیانی را از او باز می‌دارد و یا بر اساس حکمت، او را از برخی از انواع سهو و نسیان نگاه می‌دارد.

فینتج لدینا مما تقدم أربعة احتمالات هي:

در نتیجه و با توجه به مطالب پیشین، چهار احتمال در مورد سهو و نسیان خلیفه‌ی خداوند وجود دارد، که عبارتند از:

إنّ خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً بذاته.

خلیفه‌ی خداوند مطلقاً و از ذات خود نسیان و سهو ندارد.

إنّ خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً لوجود مذکر خارجي [637].

خلیفه‌ی خداوند، به خاطر یادآوری‌کننده‌ی خارجی، مطلقاً نسیان و سهو ندارد.

إنّ خليفة الله ينسى ويسهو كأي إنسان آخر.

خليفةى خداوند مانند هر انسان ديگرى نسيان و سهو دارد.

إِنَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ يُمْكِنُ أَنْ يَنْسَى - وَيَسْهُو فِي - مَوَارِدِ كَأَيِّ إِنْسَانٍ آخَرَ، وَيُعْصَمُ وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَنْسَى أَوْ يَسْهُو فِي مَوَارِدِ أُخْرَى لِحِكْمَةٍ مَا.

خليفةى خداوند مانند هر انسان ديگرى، مى تواند در مواردى نسيان و سهو داشته باشد؛ و در مواردى ديگر، به خاطر حكمتى امكان نسيان و سهو برايش وجود نداشته باشد و در آن موارد از نسيان و سهو، معصوم باشد.

## القول الأول: فرض اول

وهو أنّ خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً بذاته، وهذا باطل وغلو؛ حيث يلزم منه أنّ خليفة الله في أرضه نور لا ظلمة فيه (كمال مطلق)، وهذا القول باطل لأنّ النور الذي لا ظلمة فيه إنما هو اللاهوت المطلق سبحانه لا غير، كما أنّ القول بالعصمة الذاتية من السهو والنسيان لا يمكن أن يشمل جهة دون أخرى؛ فنقول إنه معصوم ذاتياً عن السهو في تبليغ الدين وغير معصوم عن السهو في العبادة أو أمور الدنيا، حيث إنّ معناها أنّ ذاته عاصمة، فلو انتقضت هذه العصمة من السهو والنسيان من جهة لانتقض كون أنّ ذاته عاصمة، وبالتالي انتقضت أي عصمة ذاتية له من السهو والنسيان، ولهذا لا بد من الالتفات إلى أنّ كلمات بعضهم في كون انتقاض العصمة من السهو من جهة يعني انتقاضها من كل جهة؛ لا يصح إلا إنّ كان مبنياً على أنّ عصمة المعصوم ذاتية، وهو أمر باطل؛ لأنّ المعصوم عصمة مطلقاً بذاته هو كامل مطلق بذاته وهو الله سبحانه لا غير.

طبق اين فرض، خليفةى خداوند مطلقاً و از ذات خود نسيان و سهو ندارد. اين باطل و غلو است؛ به اين خاطر كه لازمه‌ى اين فرض آن است كه خليفة خداوند در زمين، نورى باشد كه ظلمت و تاريخى در آن راه نداشته باشد و كمال مطلق باشد. اين سخن باطلى است، به اين دليل كه نورى كه ظلمتى در آن نيست،

همان لاهوت مطلق سبحانه، می‌باشد و غیر او کسی دارای این صفت نیست. به همین ترتیب، عقیده به عصمت از سهو و نسیان به صورت ذاتی امکان ندارد که فقط شامل یک جهت شود، تا بگوییم که معصوم به صورت ذاتی از سهو در تبلیغ و عبادت، معصوم باشد و در مسائل دنیوی معصوم نباشد؛ چرا که معنای این قول این است که ذات معصوم، نگاه‌دارنده و بازدارنده است. اگر بتوان عقیده داشت که عصمت ذاتی از سهو و نسیان از یک جهت (مثلاً از جهت موارد دنیوی) وجود نداشته باشد، این مسئله که ذات فرد معصوم، عاصم و بازدارنده است، از بین می‌رود. و در نتیجه هر نوع عصمت ذاتی از سهو و نسیان از بین می‌رود. به همین خاطر باید به سخن برخی از آنان توجه شود؛ در مورد این که قائل نبودن به عصمت ذاتی از سهو از یک جهت، به معنای قائل نبودن به عصمت ذاتی از همه‌ی جهات است. این برداشت تنها در صورتی قابل طرح است که عصمت معصوم از نسیان و سهو ذاتی باشد. پس این فرض باطل است؛ چرا که فردی که معصوم به ذات و دارای عصمت مطلق است، همان کامل مطلق به ذات است و او فقط خداوند سبحان می‌باشد.

## القول الثاني: فرض دوم

وهو أنّ خليفة الله لا ينسى ولا يسهو مطلقاً لوجود مذكر له يعصمه من السهو والنسيان مطلقاً. ومع أنّ منكري السهو والنسيان لم أجدهم عادة يفرّقون بين القول الأول والثاني الذين بينتهما هنا، ولكن سأحمل قولهم على الثاني حتى لا نضعهم في دائرة الاتهام بالغلو، فأقول: بالنتيجة هو قول عقائدي وبالتالي يحتاج لإقامة الدليل القطعي اليقيني، في حين أنّ أقوالهم لا نجد فيها دليلاً عقلياً أو نقلياً ([638]) تماماً يمكن الاعتماد عليه في العقائد، وكل ما نجده أنهم يستشكلون على قول المخالف لهم لإثبات

عقیدتہم ہذہ، فیقومون عادۃ باستعراض جملة إشکالات علی الآیات الی ذکرت نسیان بعض الأنبیاء (علیہ السلام)، وإشکالات علی الروایات الی ذکرت سهو النبی (صلی اللہ علیہ وآلہ)، ویرد فونہا ببعض الإشکالات العقلیة علی مسألة سهو المعصوم فی العبادة. وستاتی مناقشة هذه الإشکالات والتعرف علی عدم أهلیتها لإثبات عقیدتہم.

طبق این فرض، خلیفہی خداوند مطلقاً نسیان و سهو ندارد؛ بہ خاطر این کہ یادآوری کنندہای دارد کہ او را مطلقاً از سهو و نسیان بازمی‌دارد. البتہ معمولاً منکران سهو و نسیان معصوم بین فرض اول و دوم تفاوتی قائل نمی‌شوند. ولی فرض می‌کنیم کہ مقصود آنان از عصمت معصوم از سهو و نسیان، فرض دوم است؛ تا آنان را در دایرہی متہم شدن بہ غلو قرار ندهیم. بہ عنوان نتیجہ عرض می‌کنم کہ این یک فرض عقیدتی است و بہ ہمین خاطر نیاز بہ آوردن دلیل قطعی و یقینی دارد. در حالی کہ در سخنان آنان، دلیل عقلی یا نقلی کاملی نمی‌بینیم کہ بتوان در عقاید بہ آن تکیہ نمود. [639] حداکثر این کہ آنان برای اثبات این عقیدہی خودشان، نسبت بہ عقاید مخالف خود اشکالاتی را مطرح می‌کنند. آنان معمولاً اشکالاتی را نسبت بہ آیاتی کہ نسیان برخی پیامبران (ع) را ذکر کردہ است، مطرح می‌کنند و در مورد روایاتی کہ سهو پیامبر (ص) یا امامان (ع) را ذکر می‌کند، اشکال وارد می‌کنند و بہ دنبال آن، اشکالات عقلی بر مسئلہی سهو معصوم در عبادت می‌آورند. ما دلایل رد این اشکالات را بیان خواهیم نمود و روشن خواهیم کرد کہ این مقدمات برای اثبات عقیدہی آنان کافی نیست.

## القول الثالث: فرض سوم

إِنَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ يَنْسَى وَيَسْهُو كَأَيِّ إِنْسَانٍ آخَرَ، وَمَعْنَاهُ أَنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يَنْسَى أَوْ يَسْهُو عَنْ تَبْلِيغِ بَعْضِ الدِّينِ الإِلَهِيِّ، أَوْ أَنْ يَنْسَى وَيَسْهُو فَيَقُومُ بِتَبْلِيغِ شَيْءٍ عَلَى أَنَّهُ مِنَ الدِّينِ وَهُوَ لَيْسَ مِنْهُ، أَوْ يَطْلُبُ تَبْلِيغَ شَيْءٍ عَلَى أَنَّهُ مِنَ الدِّينِ الإِلَهِيِّ وَهُوَ سَاهٍ دُونَ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ مُذَكَّرٌ لَهُ (وَحْيٍ مُبَاشَرٍ مِنَ اللَّهِ، أَوْ بِتَوْسُطِ مَلَائِكَةٍ، أَوْ مَا يَشَاءُ اللَّهُ تَوْسُطَهُ لِنَقْلِ الْوَحْيِ). وَهَذَا الْقَوْلُ مُنَاقِضٌ لِلْقُرْآنِ؛ حَيْثُ صَرَّحَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ بِوَضُوحِ بَوْجُودِ الْمَذَكَّرِ الإِلَهِيِّ الَّذِي يَضْمَنُ وَصُولَ الرِّسَالَةِ الإِلَهِيَّةِ صَحِيحَةً وَكَامِلَةً إِلَى الْمَكْلُوفِينَ، (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) [الجن:

[28 - 27].

بر مبنای این فرض خلیفه‌ی خداوند مانند هر انسان دیگری سهو و نسیان دارد. معنای این فرض این است که امکان دارد که در تبلیغ قسمتی از دین الهی، نسیان و سهو داشته باشد و موردی را به عنوان این که جزو دین است، تبلیغ کند. ولی آن مورد جزو دین نباشد؛ یا این که بخواهد چیزی را که جزو دین الهی است، تبلیغ کند؛ و در راه آن تبلیغ دچار سهو شود و یادآوری کننده‌ای اعم از وحی مستقیمی از سوی خداوند یا وساطت فرشتگان یا هر چیزی که خداوند بخواهد برای منتقل کردن وحی از آن استفاده کند، وجود نداشته باشد. این سخن با قرآن تناقض دارد؛ به این خاطر که خداوند در قرآن به روشنی، به وجود یادآوری کننده‌ی الهی، که رساندن رسالت الهی را به صورت صحیح و کامل به مکلفین تضمین نموده، را تصریح کرده است. «جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت، تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] به آنچه نزد ایشان است، احاطه دارد و هر چیزی را به تعداد، شماره کرده است» ([640]).

وهذه العقيدة الفاسدة هي عقيدة بعض الوهابية السلفية، اتخذوها بالخصوص للدفاع عن عمر ومن تابعه في اتهام رسول الله بالهجر، فهم أرادوا التعلل لعمر بالحجة وإن كان بمخالفة صريح القرآن، وإن كان بالطعن في الدين الإسلامي، وإن

كان بالطعن في الرسول محمد (صلى الله عليه وآله). فقالوا لا إشكال أن يهجر محمد (صلى الله عليه وآله) أو لا يدري ما يقول، حتى وهو يقول إنه (صلى الله عليه وآله) يريد تبليغ الأمة بوصيته التي تمنع عنها الضلال إلى يوم القيامة؛ لأنّ محمداً (صلى الله عليه وآله) عندهم يجوز عليه السهو والنسيان في كل شيء حتى في تبليغ دين الله، فيمكن أن يقول وهو على فراش الموت انتوني بكتاب لأكتب لكم وصيتي التي تعصمكم من الضلال إلى يوم القيامة، ومع هذا يكون ساهياً ولا يدري ما يقول ويخرف ويهجر وغلب عليه الوجد كما قال عمر وجماعته.

این عقیده‌ی فاسد، عقیده برخی وهابی‌های سلفی است. آنان این سخن را اتخاذ کرده‌اند تا مخصوصاً از عمر و تابعان آن در متهم نمودن رسول الله (ص) به هذیان دفاع نمایند. آنان می‌خواهند که دلیلی برای کار عمر بیاورند، هرچند با نص صریح قرآن مخالفت داشته باشد؛ هر چند این عقیده همراه با طعنه زدن در دین اسلام یا با طعنه زدن نسبت به محمد رسول الله (ص) باشد. آنان می‌گویند: اشکالی ندارد که محمد (ص) هذیان بگوید یا سخنش را نفهمد؛ در حالتی که ایشان (ص) می‌خواهند امت را با وصیتی که آنان را از گمراهی تا روز قیامت باز می‌دارد، تبلیغ نمایند؛ چرا که به عقیده‌ی آنان سهو و نسیان در هر مسئله‌ای برای محمد (ص) جایز می‌باشد؛ حتی در تبلیغ دین خداوند سبحان و متعال. بر اساس عقیده‌ی آنان، حضرت محمد (ص) می‌تواند در بستر مرگ باشد و بگوید: نوشتاری بیاورید تا برای شما وصیتم را بنویسم که شما را تا روز قیامت از گمراهی باز می‌دارد؛ ولی در عین حال، ایشان سهو و اشتباه می‌کند و نمی‌داند چه می‌گوید و عقلش از بین رفته است و هذیان می‌گوید و بیماری بر او غلبه یافته است؛ این سخنی است که عمر و همراهانش گفتند.

عن ابن عباس قال: «يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «انتوني



بالكتف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر» [641].

ابن عباس گوید: روز پنج‌شنبه و چه پنج‌شنبه‌ای. سپس اشک‌هایش روان شد، تا این‌که بر گونه‌هایش رسید، گویا مانند دانه‌های مروارید است. گفت: رسول‌الله (ص) فرمود: (کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز تا ابد گمراه نشوید). گفتند: «رسول‌الله هذیان می‌گوید». [642]

[637]. يمكن أن تسميه تسديداً إلهياً، أو عصمة من السهو والنسيان، أو أي اسم يؤدي إلى المعنى المراد.

[638]. بل حتى الإجماع الذي يدعونه على قولهم إنما هو إجماع مُتَوَهَّم لا حقيقة له، فقد خالفه بعض كبار علماء الشيعة كالصدوق وشيخه محمد بن الحسن بن الوليد والشيخ الطبرسي.

[639]. حتى اجماعی که معتقدان به این عقیده مدعی آن هستند، توهم است و حقیقت ندارد. به طوری که بعضی از بزرگان علمای شیعه مانند صدوق و استادش محمد بن حسن بن ولید و نیز شیخ طبرسی با این عقیده، مخالف بودند.

[640]. قرآن کریم، سوره‌ی جن، آیات ۲۷ و ۲۸.

[641]. صحیح مسلم - کتاب الوصیة.

[642]. صحیح مسلم، کتاب وصیت.